

## رها کردم عشقم را

Photo: rjphoto/Bigstock.com

فریده موسوی

من و امید عاشق هم بودیم و بعد از دو سال نامزد شدیم. پدر و مادر من هر دو فرهنگی بودند و پدر امید شرکت بزرگ صادرات و واردات داشت و مولتی میلیاردر بود. من خودم یک شرکت جمع و جور تبلیغاتی با دوستانم تاسیس کرده بودم که سود چندانی هم نداشت ولی خیلی کارم را دوست داشتم؛ چند جوان بودیم که دورهمی کار می کردیم.

بعد نامزدی پدر امید به من پیشنهاد کرد که مسئولیت تبلیغات یکی از شرکت هایش را قبول کنم آن هم با حقوق ماهیانه ای که باور نکردنی بود. اگر یک سال می دویدم چنین درآمدی نداشتم. به دوستانم قول دادم که پول هایم را جمع می کنم و بعد از چند وقت برمی گردم به همان شرکت خودمان.

من و امید واقعا با هم خوب بودیم. انگار خدا ما را از همان اول برای هم آفریده بود. همه روزهای تعطیل با هم بودیم و جدایی نداشتم. شش ماهی از کار جدیدم گذشته بود که پدر امید من را به دفتر مرکزی پیش خودش منتقل کرد و یک دفتر کار شیک و موبایل اضافه به من داد.

در این مدت من و امید کارهای عروسی را انجام می دادیم. از رزرو تالار تا خرید عروسی و سفارش کارت ها و همه چیز، طوری که چهار ماه به روز عروسی بیش تر کارها انجام شده بود تا این که یک روز پدر امید گفت که مقداری کار اضافه دارد و من دو ساعت بیش تر در دفتر بمانم. قبلا هم سابقه داشت و من مشغول کارهایم بودم که صدایم کرد.

وارد اتاق که شدم گفت بشین. برای اولین بار از لحنش ترسیدم. خودش برایم چایی ریخت و نشست روی میز روبه روی من. گفت از کارت راضی هستی، کم و کسری نداری. از رابطه من و امید پرسید و این که کارهای عروسی خوب پیش می رود یا نه و من با یک دلهره ای که به روی خودم نمی آوردم جوابش را دادم.

گفت دلت می خواهد این وضعیت ادامه داشته باشد و حتی بهتر شود و من گفتم که وضعیت عالی است و من عاشق امید هستم.

گفت می دانی من هر چه در زندگی خواسته ام به دست آورده ام و هر چه اراده کرده ام انجام داده ام و تو اگر واقعا امید را می خواهی باید به حرف های من همیشه گوش کنی.

من سکوت کردم و نیم لبخندی زدم و گفتم من که همیشه سعی کردم وظایفم را خوب انجام بدهم و کار را از رابطه خانوادگی جدا کرده ام و واقعا متاسفم اگر کاری را درست انجام ندادم اما پدر نامزدم در جواب من خیلی صریح و رک به من گفت: «بین دختر اگر امید را می خواهی باید من را هم بخواهی و گرنه امید را هم نخواهی داشت.»

شک کردم که درست شنیدم یا نه؟ خیره خیره نگاهش کردم. خشک شده بودم و انگار خون از سرم به بیرون فوران می کرد. آب توی دهنم خشک شده بود. بی اختیار عقب عقب رفتم. هزار فکر یک باره به سرم هجوم آورد. نگاهش عوض شده بود. مردی که نزدیک سی سال از من بزرگ تر بود و من جای دخترش بودم انگار بدن من را لخت تماشا می کرد.

بلند شد و به سمت آمد و من به سمت در فرار کردم. فرار کردم و یک هفته مثل جنازه روی تخت افتادم. اولین بار حمله عصبی را تجربه کردم. امید و مادرم دو بار من را به بیمارستان رساندند. قدرت فکر کردن نداشتم و فقط گریه می کردم. تشنج داشتم و حالت تهوع رهایم نمی کرد. من فقط ۲۲ سال داشتم و ابدا نمی دانستم چه کار باید کنم.

نمی دانستم باید به امید بگویم یا نه؟ نمی دانستم چه اتفاقی برای من و او خواهد افتاد و اصلا او درباره من چه فکری می کند؟ آیا من را باور می کند یا خیر؟ درگیر هجوم این فکرها بودم که پدر امید به دیدن آمد با یک دسته گل بزرگ و جعبه شکلات و آنقدر پر رو بود که یک انگشتر هم برای من آورده بود. مادرم که رفت چایی بیاورد به من گفت من هنوز روی حرفم هستم. هر چه بخواهی به دست می آوری و اگر بفهمم امید یا دیگران چیزی از این ماجرا فهمیدند آسایش و امید را از تو و خانواده ات خواهم گرفت.

او رفت و من توانایی این بار سنگین را نداشتم. برای رهایی از این همه سنگینی عشقم را رها کردم و به امید گفتم که قصد ازدواج با او را ندارم. اصرار او و انکار من. عذاب های او و عذاب های من هر دو را تحمل کردم. یک بار خلاصه زندگی ام را در فیسبوک نوشتم و خیلی

از دوستان به من حمله کردند که چرا به مادرت نگفتی و یا به امید. چرا فلان کار و بهمان کار را نکردی و بیش‌تر دوستان به جای این که درباره خشونت‌گر حرف بزنند درباره من حرف زدند.

من نوشتم تا فقط تجربه‌ام را بیان کنم، من نوشتم تا ببینید زنان با چه خشونت‌های جنسی روبه‌رو هستند و سکوت می‌کنند و چرا سکوت می‌کنند. امروز از آن روزها دوازده سال گذشته است و امید ازدواج کرده و من هم یک پسر دو ساله دارم اما همیشه از خودم سوال می‌کنم در آن روزها در چه شرایطی من حرف می‌زدم. چه شرایطی در جامعه، فرهنگ و یا تربیت من موجب می‌شد بدون این که بترسم درباره آن مرد صحبت کنم. من به جای شما بارها خودم را قضاوت کردم. متهم کردم و از خودم متنفر شدم ولی آیا متهم اصلی من هستم؟ من فکر می‌کنم که برای شکستن سکوت باید خیلی شرایط تغییر کند تا سکوت قربانیان واقعا بشکند.

## قربانیان پنهان می‌شوند

قربانیان خشونت جنسی همیشه از قضاوت می‌ترسند. از این که جای متهم و قربانی عوض شود می‌ترسند و به عبارتی از این که آبرو و حیثیت‌شان در خطر بیافتد درهراس هستند. چنین قربانیانی ابزار، منابع قدرت و شبکه‌های ارتباطی لازم برای اثبات خود را ندارند و به جای شکستن سکوت ترجیح می‌دهند فرار کنند و برای همین گوش شنوا هم ندارند. بر اساس توانایی‌هایی که دارند هزینه و فایده می‌کنند و تصمیم می‌گیرند. آن‌ها در شرایط خفقان‌آوری قرار دارند که قادر به خطر کردن نیستند و به همین دلیل پنهان می‌شوند.

شاید اگر در ایران هم چون بسیاری از کشورهای دیگر به مددکاری اجتماعی اهمیت داده شود به شکلی که شبکه گسترده‌ای از مددکاران در دسترس باشند و کارکرد آن‌ها به وسیله رسانه و آموزش عمومی برای مردم جا بیافتد افراد بتوانند با مراجعه به آن‌ها تصمیم‌های درست‌تری بگیرند و احساس بی‌پناهی و درماندگی نکنند.

شاید اگر نگاه تصمیم‌گیران دولتی به سازمان‌های غیردولتی تغییر پیدا کند و این سازمان‌ها بتوانند به عنوان میانجی در مسائل عمومی جامعه مشارکت کنند فرهنگ عمومی آرام‌آرام به سمت شکستن تابوهایی حرکت کند که فرهنگ سکوت را ترویج می‌کنند. فرهنگی که تنها کمک به افرادی است که نسبت به دیگران خشونت جنسی اعمال می‌کنند.

در این میان نقش رسانه‌ها ویژه است و نقش آموزش در مدارس تعیین‌کننده‌تر است. کودک از همان کودکی باید بیاموزد که حریم شخصی‌اش کجاست و حریم شخصی دیگران چگونه حفظ می‌شود. آموزش روی تغییر رفتار از کودکی تاثیر فراوان و اعجاب‌آوری دارد.

سکوت قربانیان در برابر خشونت دارای جنبه‌های آموزشی و تربیتی است. در جوامعی هم‌چون ایران زنان یاد می‌گیرند که سکوت کنند در حالی که می‌توان به راحتی این رفتار و نگاه را با یک سیاست‌گذاری عمومی حساب شده تغییر داد تا:

مردم اشکال خشونت را بشناسند و هیچ خشونتی را کوچک نشمارند  
در مقابله با خشونت در مقابل آن بایستند و خود را توانمند کنند  
بدانند که خشونت چرخه است و تکرار می‌شود  
در مقابل خشونت سکوت نکنند  
اگر خود قربانی نیستند گزارش‌گر خشونت باشند  
برای مقابله با خشونت فعالیت کنند و نسبت به آن حساس باشند

و اما حرف آخر را اراده سیاست‌گذاران برای رفع خشونت خانگی می‌زند و برای همین است که هر چه جامعه و خانواده نسبت به حل این آسیب پرسش‌گر باشند دولت را وادار به پاسخ‌گویی می‌کنند. کلاف درهم‌تنیده خشونت با اراده دولت و خواست مردم و جامعه مدنی و فعالیت رسانه‌ها امکان‌پذیر است. مقابله با خشونت خانگی نیاز به کارزار اجتماعی دارد. خشونت اگر چه در خانه اتفاق می‌افتد ولی به خانه ختم نمی‌شود و جامعه و فرهنگ عمومی را درگیر خود می‌کند، بنابراین دولت‌مردان باید بدانند مقابله با خشونت خانگی یک ضرورت است.